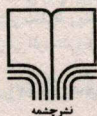


برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات ۱۹۷۲ و گئورگ بوختر ۱۹۶۷



هاینریش بُل
عقاید یک دلچک

ترجمه‌ی محمد اسماعیل زاده

- جهان‌نو -

وقتی وارد بُن^۱ شدم، هوا تاریک شده بود. خودم را مجبور کردم نگذارم ورودم همان طور بگذرد که طی پنج سال خانه به دوشی می گذشت و شکل خودکار به خود گرفته بود: پایین و بالا رفتن از پله های سکوی ایستگاه راه آهن، به زمین گذاشتن ساک سفری، بیرون آوردن بلیت قطار از جیب پالتو، برداشتن ساک سفری، تحویل بلیت، رفتن به طرف دکه ی روزنامه فروشی، خرید روزنامه های عصر، خارج شدن از ایستگاه و صدا زدن یک تاکسی. پنج سال تمام تقریباً هر روز یا از جایی حرکت کرده ام و یا به جایی رسیده ام، صبح ها از پله های ایستگاه راه آهن بالا و پایین می رفتم و بعد از ظهرها از آن پایین و بالا می رفتم، با تکان دست تاکسی صدا می زدم، در جیب کتم دنبال پول برای راننده ی تاکسی می گشتم، از دکه ها روزنامه های عصر را می خریدم و در گوشه ای از ضمیر خود آگاهم از این بی قیدی به دقت تمرین شده ی خودکار لذت می بردم. از وقتی که ماری^۲ به قصد ازدواج با تسو پفنر^۳ کاتولیک مرا ترک کرده، این روال مکانیکی تر شده بدون آن که از بی قیدی آن کاسته شود.

معیار محاسبه ی فاصله ی بین راه آهن تا هتل و بالعکس تاکسی متر است؛ دو مارک، سه مارک، چهار مارک و نیم از راه آهن تا هتل. از وقتی که ماری رفته، گاهی دچار سردرگمی می شوم، تا جایی که بعضی وقت ها هتل و ایستگاه راه آهن را